

يك خاتمه است که هر يك بفصولي منقسم گشته^۱ و محتويات و مندرجات آنها را ريو Rieu با دقت و صحتی که مختص خودش است خلاصه نموده در این تألیف مطالب مهمه بسیار است مخلوط بشرحهایی که، جز برای مریدان معتقد، خسته کننده است و رویهمرفته نمونه از تذکره عرفا و اولیاء محسوب میشود که طلاب از و پائی نوع کامل آنرا در مناقب العارفین افلاکی (ترجمه نوو هوس^۲ بانگلیسی و هوارت^۳ بفرانسه) می یابند. تلخیصات مستخرجه از این کتاب که در تواریخ اخیره سلسله صفویه مانند سلسله النسب مندرج است برای ارضای حس کنجکاو خوانندگان کفایت میکند ولی هر گاه تجزیه کامل در اصل کتاب بعمل بیاید و حکایات و وقایع که خود شیخ صدرالدین صحت آنها را تصدیق نموده با دقت مطالعه شود نتایج گرانبها بدست خواهد آمد. اما قبل از آنکه پیش از این در خصوص شیخ صفی الدین و اخلاف او بحث نمائیم لازم است مختصری از اجداد او گفته شود.

اجداد شیخ صفی الدین

مورخ معروف الیعقوبی^۴ تأیید میکند که امام موسی کاظم غیر از علی الرضا که پس از وی با امامت رسید فرزند دیگر موسوم بحمزه داشته است، اما دوازده نفر دیگر که در سلسله نسب

امام هفتم
موسی کاظم

شیخ صفی مذکور شده (و پنج نفر آنها محمد بدون هیچ امتیازی و تعیینی بوده اند) مبهم تر و گمنامتر از آنند که بتوان هویت آنها را معلوم نمود.

قدیمترین جد صفویه که دارای لقب و سمتی بوده فیروز شاه زرین کلاه است که بنا بر قول صاحب سلسله النسب حسب الاشاره پسر ابراهیم ادهم که میگوید پادشاه ایران بوده است. حکومت

فیروز شاه
زرین کلاه

ولایت اردبیل و توابع آن بر وی مقرر گردید و از این وقت شهر مزبور منشاه بزرگان

(۱) باب هشتم به ۲۷ فصل تقسیم گشته است. (۲) در مقدمه ترجمه منظومی که از

دفتر اول مثنوی جلال الدین رومی نموده و در سلسله کتب شرقی تر وینر Trübner در سال

(۱۸۸۱ م) انتشار یافته مندرج است و از صفحه ۳ الی صفحه ۳۵ آن کتاب را فرا گرفته است

(۳) بزرگان و اولیای در اویش مطالعه در تذکره علمای اسلام (جلد اول) (پاریس فرد

Leroux) ۱۹۲۸ جلد دوم ۱۹۲۲ (۴) چاپ هونتسا Houtsma جلد دوم ص ۵۰۰

صفویه و مسکن آن دودمان شده است . اما ابراهیم ادهم هر چند معروف است که از نژاد پادشاهان بوده و از تاج و تخت گذشته بجمع درویشان در آمده و از اقطاب و اولیاء الله شده است و وفات او را در شام بسال ۷۸۰ میلادی دانسته اند ، ولی در هیچ تاریخی دیده نمیشود که از اخلاف او کسی بسطنت ایران یا جای دیگر رسیده باشد .
فروز شاه پس از زندگانی کامرانی در رنگین گیلان بدرود حیات گفت .

صوفی الخواص از پسر و جانشینش عوض چیزی مذکور نیست جز اینکه در اسفرنجان از توابع اردبیل میزیسته و همانجا رحلت کرده است . پسرش محمد که قرآن را از بر داشت بحافظ ملقب شد گویند جن^۱ او را در هشت سالگی در بوده و هفت سال او را در میانه خود پرورش داده اند و قرآن را بمساعت آنها حفظ نمود .

صلاح الدین رشید دو نفر دیگر که پس از حافظ رئیس خانواده شدند ، صلاح الدین رشید و قطب الدین احمد ظاهر آردبیه گلخوران بزراعت مشغول بوده اند تا اینکه هجوم وحشیانه گرجیان شخص اخیر الذکر را مجبور کرد با خانواده و پسر یکماهه خود امین الدین جبرئیل باردبیل بگریزد . در آن مکان هم از تعرض مصون نماندند گرجیان آنها را تعاقب کردند فراریان در خانه در زیر زمین پنهان گشتند جوانی از خویشان او خود را بدم شمشیر مهاجمین داده و کندی بزرگی بمدخل خانه زیر زمینی افکند و خود درجه شهادت یافت . قطب الدین نیز بسختی از گردن مجروح شد و بزحمتی از مرگ خلاصی یافت . نوه اش^۲ شیخ صفی که در زمان حیات او متولد شده بود بعدها نقل میکرد که چون جدش او را بدوش کشید چهار انگشت کوچک خود را در قرجه جراحی فروهینمود . جانشین قطب الدین^۳
امین الدین جبرائیل پسرش امین الدین جبرائیل مردی بود متدین و متشرع و متورع و از مریدان خواجه کمال الدین عربشاه بود . بزراعت رغبت تمام داشت و زنی دولتی نام تزویج کرد که بعدها در سال ۳/۶۵۰ - ۱۲۵۲ پسری

(۱) راجع بجن رجوع شود بقرآن مجید LXXII (۲) مقصود نیره است که پسر پسر پسر باشد مترجم (۳) اینجا مؤلف اشتهاها سید صالح را از قلم انداخته و امین الدین جبرائیل پسر سید صالح را فرزند قطب الدین نوشته است سید صالح نیز در گلخواران مدفون است (مترجم)

آورد او را شیخ صفی‌الدین نام نهادند. با این شخص دو دعلان صفویه از تاریکی و گمنامی نسبی خسارج شده شهرت تمام رسید. مؤلف سلسله‌النسب بتعیین سال ولادت اکتفا نکرد بطریق ذیل تاریخ میلاد او را معین مینماید. «در آنوقت شیخ شمس تبریزی پنجسال بود که از دنیا رحلت کرده بود و همچنین دوازده سال شیخ محیی‌الدین اعرابی و سی و دو سال شیخ نجم‌الدین کبری و در وقت رحلت مولای رومی رحمه‌الله علیه حضرت شیخ بیست و دو ساله بود و در زمان رحلت شیخ سعدی شیرازی چهل یک ساله و در تسلط هلاکو خان بر ایران پنجساله بود ... با امیر عبدالله شیرازی و شیخ نجیب‌الدین بزغوش و علاءالدوله سمنانی و شیخ محمود شبستری و با شیخ محمد گج چپی تبریزی معاصر بودند ... و پیش از حضرت شیخ سه‌پسر بود^۱ و یک دختر و بعد از شیخ دو پسر دیگر شد^۲ ... شیخ قدس سره شش ساله بود که پدرش امین‌الدین جبرائیل بر حمت حق تعالی رسید.»

شیخ صفی‌الدین (۱۲۵۲ - ۱۳۳۴ م)

بزرگی و مندرجات
صفوة الصفا

ناینجا از اختصار مورخین در تنگنای بی اطلاعی بودیم و پس از این از وفور و تفصیل اخبار در زحمت هستیم. راست است که صفوة الصفا حاوی کلیه معلوماتیست که ما از احوال شیخ صفی‌الدین داریم لیکن این تألیف عظیمی است تقریباً مشتمل بر ۲۱۶/۰۰۰ کلمه که عبارت ساده و بی حشو و خالی از صنایع نگارش یافته و هر خلاصه کاملی که از آن بشود کمتر از یک مجلد بزرگ نخواهد گشت. متأسفانه فاقد سنوات تاریخی است و بیشتر احوال شیخ صفی و مرشد او شیخ زاهد گیلانی را از جنبه روحانی شرح داده است. مختصرترین فهرستی که بتوان از آن کتاب ترتیب داد بقراردیل است:

مقدمه (در دو قسمت) اخبار ظهور شیخ صفی از کلام پیغمبر و عرفای قدیم از قبیل جلال‌الدین رومی.

باب اول (مشتمل بر یازده فصل که دو فصل آن بتقسیمات جزء منقسم گشته) احوال اوایل زندگانی شیخ صفی. نسب و نژاد او، طالع ولادت او، تولد و طفولیتش،

طلب مرشد و پیر دستگیر، ملاقات با شیخ زاهد گیلانی، ابامی که در ظل تربیت این بزرگ بسربرد، ارتقاء بمقام ارشاد، سلسله پیران طریقت او تا عهد رسول، اوصاف و کرامات شیخ زاهد.

باب دوم (حاوی سه فصل) شمه از کرامات شیخ صفی، رها کردن مردم از دریا و آبهای عمیق و جبال شامخ و مه و برف و اعداء و زندان و امراض.

باب سوم (در سه فصل) کراماتی که شیخ صفی از نظر مساعد و نگاه نامساعد خویش بظهور رسانیده است.

باب چهارم (مشمول بر چهار فصل که دو از آنها بتقسیمات جزء منقسم است) بعضی از اقوال شیخ صفی و تأویلاتی که از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات اولیاء و ابیات مهم شعراء نموده است.

باب پنجم (در سه فصل) برخی از کرامات شیخ صفی راجع باجنه و مخلوقات ذیروح و غیر ذیروح.

باب ششم (که تقسیماتی ندارد) جذبه و سماع شیخ صفی.

باب هفتم (مشمول بر پنج فصل) کرامات مختلفه شیخ صفی مانند افشای افکار و بیان پیش آمدهای آینده و مکالمه با اموات و غیره.

باب هشتم (در بیست و هفت فصل) امثال دیگر از پرهیزکاری و قدرت و اعمال متقیانه و استجابات دعا و الهامات و اصابت نظر شیخ صفی بشهادت و تصدیق پسرش شیخ صدرالدین.

باب نهم (در دو فصل) آخرین مرض و وفات شیخ صفی.

باب دهم (مشمول بر سه فصل) کرامات او بعد از مرگ.

باب یازدهم (در سه فصل) شهرت و عظمت شیخ صفی و خلفای او در اقطار عالم.

باب دوازدهم (در دو فصل) کراماتی که مریدان شیخ صفی اظهار داشته اند. (خاتمه)

صفات تذکره الاولیاء خیلی اسباب تأسف است که از این تألیف عظیم فقط قسمت کوچکی

حاکمی از تاریخ زندگانی او است، ولی جای تعجب نیست زیرا مورخین اسلامی

از اشخاصی که خود را متعلق بعالمی میدانند که در آن مکان و زمان

وجود ندارد نباید انتظار داشت که خود را بنام آن تاریخ یا امثال اینها مشغول نمایند!

تمام تذکره های احوال عرفا دارای این صفتند و فقط بشرح کلمات طیبه و اعمال مقدسه و کرامات باهرة بزرگان می پردازند کالدونالد D. B. Macdonald در کتاب وضع و حیات مذهبی در اسلام^۱ و کلمان هوار C. I. Huart در کتاب موسوم بعرفا و درویشان اهل سماع^۲ ثابت کرده اند که مطالعه شرح این قبیل کرامات برای اطلاع از احوال روحیه مفید است^۳.

نویسنده اخیر الذکر حالات و حوادث روحیه را که در کتاب
کرامات
 مترجم خود مناقب العارفين^۴ مسطور است بقرار ذیل طبقه بندی میکند:

خواب - وقوف بر حوادث آتیه - شهود باطنی - کشف اشیاء مخفیة - انتقال افکار - نورانیت اجسام ذیروح و بیروح - گشودن درهای مغل - حضور در همه جا (Ubiquit) مصونیت در مقابل تأثیر سم - تأثیر در جماداتیکه در مسافت بعیده واقعند - کمیاگری - قوه استثنائی و فوق العاده در عضلات آلات هاضمه و رجولیت و توسعه و انبساط بدن - تغییر سیما و تلون خطوط چهره - شفا بخشیدن بوسایل روحیه - جواب دادن بمسائل - گرویدن بدین اسلام - موعظه کردن برای حیوانات - انتقام اولیاء جذبیه و جنون - عزلت و ریاضت و صوم طولانی - طلسمات - غیب شدن .

از تمام یا اغلب این حالات میتوان نمونه در صفوة الصفا یافت در سلسله النسب نیز هر چند کمتر از کتاب مزبور آن حالات مذکور است ولی آنچه هست بخوبی منتخب گشته است . در هر حال اگر بخواهیم بتفصیل از آن سخن بسرائیم این جلد گنجایش نخواهد داشت ولی این نکته را باید گفت که بعضی از احوال عرفاء مسلمان که توسط مریدان و دلباختگانشان تحریر یافته است برای اهل مغرب (اروپا) خشن است زیرا که نفرینشان کمتر از دعا تأثیر بخش نیست و نفقاتشان کمتر از ترک صحبت و کناره جویی قابل ملاحظه نمیشود در حق اشخاصی که طرف نفریشان واقع

(۱) مطبوعات شیکاگو دارالعلوم ۱۹۰۹ پاریس (۲) Leroux ۱۹۱۸ - ۱۹۲۲
 (۳) جامی در نفحات الانس چاپ ناسولی صفحه ۲۲ - ۳۱ . اعمال صاحبان کرامات را بر سه نوع دانسته است : اول معجزات باهرة نبویه - دوم - کرامات اولیاء که موهبت الهیه است - سوم - خوازق هادان که از مردمان هادی رخ میدهد در نتیجه سعروشعبده (۴) این کتاب در حدود سنه ۷۱۸ - ۱۳۱۸ قریب سی سال پیش از صفوة الصفا تألیف شده است . ظن قوی میرود که صفوة الصفا بتقلید آن کتاب تدوین شده باشد

گشته‌اند غالباً حکام مدحش و سخت نموده‌اند. (این اخلاق را اروپائیان شایسته یکنفر عارف نمیدانند.)

صفات خشونت آمیز
 مثلاً وقتیکه شاهزاده سیامک پسرشروانشاه، عازم اردوی مغول بود. از یکی از مریدان شیخ زاهد عیب جوئی کرد و آنها را تهدید نمود که پس از مراجعت خانقاهشان را منهدم و طعمه حریق سازد شیخ چون این خبر بشنید نام شاهزاده را تکرار کرد و گفت سیامک سیاه مرگ خواهد بود. پیشگویی او اصابت کرد سلطان مغول بر شاهزاده خشم گرفت و بنا بر رسم قوم وحشی مغول او را در نمود نیام بیچیده و امر داد بقدری او را با مشت و لگد مالیدند که بندود زندگانی گفت 'غازان خان' پس از آنکه شیخ زاهد در خواندن فکر او کرامت ظاهر کرد بسیار باو احترام نمود و چنان مجذوب او شده بود که باصرار تمام پای او را بوسه میداد.

طوقایت شیخ
 صفی
 در زندگانی ظاهری شیخ صفی خاصه بعد از آنکه دست ارادت بشیخ زاهد داد و در اردبیل ساکن شد حوادث و وقایعی رخ نداد. در کودکی موقر و عزت‌گزین و محترز از بازی بود. در همان روزگار کودکی توجه خاصی بامور مذهبی نشان داد و بمشاهده ظهورات غیبیه عوالم غیر مرتبه توفیق یافت. چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نمیدید. و آواز شیخ نجیب‌الدین بزغش شیرازی شنیده بود میل بزیارت او کرد و بالاخره مادر را راضی نموده بشیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود^۱ درویشان و مشایخ آن دیار خاصه شیخ سعدی شاعر معروف را ملاقات کرد و معاشرت او پسند خاطرش نیفتاد و ظاهراً با شیخ سعدی درست

(۱) میگویند آخرین خلیفه عباسی المستصم نیز بهین طریق در دست هلاکو خان کشته

شد. زیرا که مغول از ریختن خون سلاطین احتراز میکردند کلاویجو Clavigo مینویسد که در دربار تیمور^۲ مرسوم اینست که مردمان بزرگ و صاحب‌جاه را که محکوم بمرگ میشوند بدار می‌آورند ولی اوساط الناس را سز میزنند. رجوع شود بترجمه «سفرنامه» سر کلمانن مرغام ص ۱۵۰ که جمیع ماکلوبت در سال ۱۸۵۹ با انتشار آن مبادرت نموده است. (۲) از سنة ۱۲۵۹ تا ۱۳۰۴ م. سلطنت کرده است رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران تألیف مؤلف این کتاب ص ۴۰-۴۶ (۳) جامی در نفعات ص ۵۴۸ مینویسد در شعبان ۶۷۸ (دسامبر ۱۲۷۹) وفات کرده است.

معامله نکرد و نسخه اشعار او را که بخط خود تقدیمش نمود نپذیرفت. عاقبت پسر
 وجانشین شیخ بزغش موسوم بظهيرالدين^۱ شیخ صفی را گفت
 امروز کسیکه رفع حجاب نموده ترا بمقصد رهنمون گردد
 فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما
 بر لب دریا خلوتی دارد و حلیه جمال شیخ زاهد را به او
 وصف کرد.

سعدی را ملاقات
 میکند

پس از چهار سال بخدمت شیخ رسید و از او پذیرائی کامل دید
 در اینوقت شیخ زاهد شصت سال داشت بیست و دو سال بقیه
 عمر او را شیخ صفی در خدمتش بسر برد.

ارادت بشیخ
 زاهد گیلانی

بام شیخ زاهد بنحویکه در صفوة العفا مسطور است تاج الدین
 ابراهیم بن روشن امیر بن باییل بن شیخ بندار (بابندار) الکردی

احوال شیخ زاهد

السنجانی است. و گویند مادر جدش باییل از جن بوده لقب زاهد را پیرش سید.
 جمال الدین بجهاتی که در آن اختلاف است باو عطا کرد. باری شیخ زاهد صبیبه خود
 بی بی فاطمه را بشیخ صفی داد و از او سه پسر بوجود آمد که یکی صدرالدین است
 که بعدها رتبه ارشاد یافت. مؤلف سلسله النسب معروف به پیرزاده از اولاد شیخ زاهد
 بوده و در عهد صفویه ظاهراً احترام و مقام عالی داشته است.

بنا بر قول صاحب سلسله النسب که گوید شیخ زاهد ۳۵ سال از

شیخ صفی بزرگتر بود و هر دو در سن ۸۵ سالگی رحلت یافتند

همچنین وفات شیخ صفی را در سنه ۷۳۵ - ۱۳۳۴ مینویسد

پس میتوان سال وفات شیخ زاهد را ۷۰۰ / ۱۳۰۰ دانست، و

از اسناد دیگر که تولد شیخ صدرالدین ۷۰۴ / ۱۳۰۵ را چهار سال بعد از وفات او قید

مینماید حدس سابق الذکر تسأید می یابد. خلاصه شیخ صفی الدین در اینوقت بمقام

ارشاد رسیده و پس از سی و پنج سال جای خود را به پسرش صدرالدین وا گذاشت.

وفات شیخ زاهد
 وجانشین شدن
 شیخ صفی

(۱) در سلسله النسب مسطور است که امیر عبادة او را بخدمت شیخ زاهد گیلانی

رهنمون شد (مترجم). (۲) دوشنبه ۱۲ محرم ۷۳۵ (۱۲ سپتامبر ۱۳۴۴)

اشعار شیخ صفی شیخ صفی اشعاری بزبان گیلانی (که بعضی از مذاکراتش با شیخ زاهد بهمان لهجه بوده) و ایاتی بزبان رایج فارسی سروده است هر چند یکی از رباعیاتش^۱ دلالت بر دوستی علی (ع) دارد^۲ لیکن معذک برای من ثابت نیست که او هم مثل اخلاف خود در مذهب شیعه دارای عقیده راسخه بوده باشد. در احسن التواریخ که نسخه مهم و غیرمنتشری است حاکی از وقایع سلطنت اولین و دومین پادشاه صفوی (۹۰۱ - ۹۸۵ هـ) (۱۴۹۵ - ۱۵۷۷ م) و در عهد شاه طهماسب بدون شده است دلیلی بر خلاف این بنظر میرسد در مکتوب معترضانه که عبید خان از بک در سال ۱۵۲۹/۹۳۶ - ۱۵۳۰ بشاه طهماسب فرستاده این عبارت دیده میشود^۳:

«و پدر کلان شما جناب مرحوم شیخ صفی را همچنین شنیده‌ام که مردی عزیز اهل سنت و جماعت بوده و ما را حیرت عظیم دست میدهد که شما نه روش حضرت مرتضی علی را تابعید و نه روش پدر کلان را.»

شیخ صفی الدین بی اندازه بتوسعه سلسله تابعه خود کمک نمود و یکی از ادله ما بر قوت نفوذ او قول مولانا شمس الدین برنیقی اردبیلی است که در سلسله النسب^۴ منقول است

مولانا گوید:

«از راه مراغه و تبریز شمار طالبان و مشتاقان نمودم در سه ماه سیزده هزار طالب باین یک راه بحضرت شیخ آمدند و شرف حضور مبارک دریافته و توبه کردند و از باقی اطراف باین قیاس» اگر نگوییم همه این «ریدان از آسیای صغیر می آمده‌اند لااقل باید گفت که بسیاری از ساکنین ولایت مذکوره بوده و هم از این ایام پیروان شیخ صفی در آن ولایت مسکن گزیده و بقسمی استقرار یافتند که بعدها بزرگترین اسباب تشویش خاطر سلاطین عثمانی شدند.»

(۱) بجزله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۴۰۳ مراجعه شود.
 (۲) صاحب گرمی که صد خطا می بخشد خوش باش صفی که جرم ما می بخشد
 آنرا که جوی مهر علی در دل او است هر چند گنه سر کند خدا می بخشد
 (۳) ورق ۱۶۶ - ۲ - (۴) رجوع شود بجزله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱
 صفحه ۴۰۳ - ۴ (۱) شرحیکه دکتر فراتز بایسنگر Babinger در کتاب استادانه موسوم به
 شیخ بدرالدین پسر قاضی سبزواری «برلن ولایزیک ۱۹۲۱» خاصه صفحه ۱۵ از رساله که
 جداگانه بلده شده نوشته است ملاحظه شود «برلن ولایزیک ۱۹۲۱» خاصه ص ۱۵.

شیخ صدرالدین بسن ۳۱ سالگی در سال ۱۳۳۴/۷۳۵ جانشین پدر گردید و نسا پنجاه سال بدستگیری و راهنمایی مریدان اشتغال داشت و در سنه ۱۳۹۲/۷۹۴ رحلت کرد. او نیز اشعار فارسی ميسروده و کراماتسی ظاهر میساخته از جمله دوازده مسجد اردبیل را که گرجیان در حدود سنه ۱۲۰۳/۶۰۰^۱ هنگام غارت اردبیل کنده و برده بودند ببلند مذکوره بازگردانید یکی از مریدان او شاعر معروف قاسم الانوار است که در استحکام بنای عقیده او مشکوک شدند و شاهرخ بمناسباتی که ذکر آن در جای دیگر رفته است^۲ و بر ازهرات تبعید کرد. ظاهراً شیخ صدرالدین نیز بواسطه توسعه دائره نفوذ و ابراز فعالیت سوءظن متنفذین اطراف را بسوی خود جلب کرده است و دلیل ها اینست که ملک اشرف^۳ او را بتبریز برده و قریب سه ماه در آن شهر تحت الحفظ نگاهش داشت در آن اوقات خوابی مهیب دید و شیخ را مرخص کرد لیکن مجدداً خواست او را بچنگ آورد و شیخ مجبور شد بگیلان بگریزد مشایخ و علماء و فضلاء دیگر نیز از جور این ظالم رنجها کشیدند.

از جمله قاضی محیی الدین بردعی که جنان افتادانه ظلم و جور ملک اشرف را بجانی بیک حکمران دشت قیچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملک اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسله النسب^۴ جانی بیک شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبره اردبیل بود.

قدرت او محرك حسد شد

از جمله قاضی محیی الدین بردعی که جنان افتادانه ظلم و جور ملک اشرف را بجانی بیک حکمران دشت قیچاق شرح داد که مشارالیه متوجه آذربایجان شد و ملک اشرف را مغلوب کرده بقتل رسانید. بنا بر روایت سلسله النسب^۴ جانی بیک شیخ صدرالدین را ملاقات کرد و اعزاز و احترام بسیار نمود. و اقطاعی باو ارزانی داشت از جمله سیور غالاتی که سابقاً خاص مقبره اردبیل بود.

(۱) به مجله انجمن همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۷-۴۰۶ رجوع نماید. (۲) ادبیات ایران هنگام سلطه تاتار صفحه ۴۷۳-۴۷۶ و صفحه ۶-۳۶۵. در اینجا لازم است باشتباهیکه راجع باشمار قاسم الانوار نموده ام و در صفحه ۴۷۴ دیده میشود اشاره کنم. معلوم است که مقصود او شیخ صدرالدین بوده نه شیخ صفی زیرا که شیخ صدرالدین درست ۹۰ سال عمر کرده است (۷۰۴-۷۹۴ هـ) کلمه «تقد» که در سطر اول است نباید بکلمه دیگر تبدیل شود از قبیل «نول» یعنی پسر و غیر آن. در حال اینجا مقصود همین است (۳) بتاریخ منول تألیف دهمون D, Ohsson جلد ۴ صفحه ۲-۷۴۰ رجوع کنید. (۴) مجله همایونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۶-۴۰۵

صدرالدین در سال ۱۳۹۲/۷۹۴
جای خود را به پسرش
خواجه علی میسپارد

شیخ صدرالدین مثل پدرش در اواخر عمر سفری
به حج رفت و معروف است که علم رسول خدای
را با خود بازدهیل آورد. کمی پس از مراجعت
وفات یافت (۱۳۹۲/۷۹۴) و مسند ارشاد بفرزندش

خواجه علی رسید او نیز ۳۶ سال بسرپرستی مریدان مشغول بود و در ۱۸ رجب ۸۳۰
(۱۵ می ۱۴۲۷ م) در فلسطین بدرود زندگانی گفت قبر او در آن ولایت بمدفن شیخ علی
عجمی معروف است^۱ او نیز مثل پدر وجد خود صاحب کرامات و شاعر در زبان فارسی
بود بیش از دو بیت بیت از او در سلسله النسب منقول است. تعصب و تمایل قوی نسبت
بمذهب شیعه از او بروز مینمود حسب الامر امام نهم محمد تقی (ع) که در خواب او را
مأمور کرد اهالی دزفول را براه راست دلالت کند خواجه علی از روی کرامت آب
رودخانه را از جریان بازداشت و تا ایمان بولایت و وصایت و خلافت علی بن ابیطالب (ع)
نیاروندند آب را باز نکرد و چون در روح امیر تیمور تصرفاتی کرده بود از او تقاضا نمود
که کردهای یزیدی را گوشمالی بسزابدند زیرا که «از اعوان معاویه هستند و از جور
آنها این لباس سیاه در عزای امام معصوم ما را در بر است»^۲ از این معروفتر شفاعتی
است که از اسرای ترک نموده و آنها را از دست امیر تیمور رهائی بخشید. اخلاف

(۱) مجلة هابونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ ص ۳۰۷ رجوع کنید. دکتر فرانز
باینگربان نوشت: قدس خلیل در حقیقت القدس والتلیل است یعنی بیت القدس و جیرون تعبیری
است که غالباً از فلسطین جنوبی میکنند. ربو کاتن ج. ۱۰. هانور Hanauer این نکته را
تأیید مینماید مشارالیه بر حسب خواهش دکتر باینگر قبول زحمت کرده و قبر مذکور را معاینه
نموده چنین مینویسد: «مجدالدین مورخ عرب که کتابی در حدود ۱۴۹۵ م (هفتاد سال بعد از
وفات خواجه علی) تألیف کرده عدهای از مشایخ مدفون در جیرون را نام میبرد و از علی عجمی
چیزی نمیکوید. پس از اینفرار باید مدفن او را در نقطه دیگر جستجو کنیم. چهار جای مختلف
بنظر میرسد: اول حرم علی بن علوی که بفاصله دو ساعت و نیم مسافت در شمال یاغوا واقع است
دوم والی العجمی درست در جستجوی یاغوا سوم درخت بلوط مقدسیکه در پای آن قبر «امام علی»
واقع است قریب باب الواد چهارم مقبره بسیار محترم دیگر معروف «بالعجمی» که در میان
جنگل روف تلی مشرف بر قریه بیت مصیبر است. کاتن هانور گمان میکنند که این قبر اخیر
مدفن مطلوب است.

(۲) مجلة هابونی آسیائی مورخه جولای ۱۹۲۱ صفحه ۲۰۸.

این اسیران که « بصوقیان روملو » مشهورند از مریدان جان نثار و حامیان پایداری دودمان صفویه شدند.

شیخ ابراهیم معروف بشیخ‌شاه در سال ۱۴۲۷/۸۳۰ بجای پدر

شیخ شاه

نشست و در سنه ۸/۸۵۱-۱۴۴۷ بدرود حیات گفت. غیر از اسم

۸۳۰-۸۵۱

شش فرزندش چیز دیگری از او مسطور نیست و حتی در عالم

آرای عباسی نیز نام وی مذکور نشده و از سلسله اجداد صفویه حذف گردیده است^۱

جانشین او پسر کوچکش سلطان جنید بود که با ظهور اوصفات جنگجویانه اعضاء

این دودمان بروز نموده است. بدیبار بکرفت و اوزون حسن رئیس معروف طایفه

آق قویونلو دست ارادت باور داده و خواهر خود خدیجه بیگم را بحباله نکاح او در آورد

بواسطه این یگانگی و اتحاد تا موازی ده هزار نفر غزاة صفویه بر او گرد آمدند. از

این جمعیت که بقول صاحب عالم آرای عباسی « جان باختن را در راه مرشد کامل ادنی

مراتب اخلاص میدانستند » جهان‌شاه ترکمان حاکم آذربایجان و عراقین و سایر حکام

همجوار مضطرب و بدگمان شدند و جنگ را مهیا گشتند. شیخ جنید در حرب شروان

شاه مقتول شد^۲ بنا بر روایتی جسد او را باردیل آوردند و بنا بر اقوال دیگر در کنار میدان

جنگ نزدیک مزرعه که باختلاف آنرا قوریال یا قروبال یا قوریان می‌نامند به خاک

سپرده شد.

شیخ حیدر که آنزئلو او را « سچیدر » میخواند، مثل پدر

شیخ حیدر

خود جنید که مقامش باورسید، در نظر خالویش اوزون حسن

۱۴۵۶-۱۴۸۸

که در این زمان سردی کهن سال بود، مورد توجه شد و

علامت بر رگی در ناصیه او مشاهده نموده دختر خود هارتا، حلیمه، بگی آغا یا علم

شاه بیگم را بمقداد در آورد. این دختر از بطن دسپینا خواتون (دسپینا کاتن) معروف دختر

کالیونیس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و ازدودمان نجیب یونانیان Comneni

(۱) بتاریخ ایران مرجان ملکم چاپ ۱۸۱۵ جلد اول صفحه ۷-۸ و یادداشت‌های

باورقی آن مراجعه شود. نسبت دادن این دخالت شیخ صدرالدین و مخصوصاً بیدرش شیخ

صلی‌الدین اشتباه در زمان است. (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران مذکور است ظاهراً در

نسخه خطی که در دست مؤلف بوده حذف شده است « مترجم » (۳) بنا بر قول بساینگر

در رساله سابق الذکر ۸۳۰ « تاریخ ا... واقعه ۱۴۵۶/۸۶۰ است.

کمندی^۱ بود. تاجر مجهول ونیسی که سفر نامه^۲ او در کتاب اسفار ایتالیائیان در ایران در قرن پانزدهم و شانزدهم^۳ مندرج است راجع بشیخ حیدر چنین گوید: «شخصی است برتبه^۴ یکنفر کنت موسوم به «سکندر» دارای مذهب و طریقه موسومه «صوفی» که هم مذهبانش او را مانند اهای میپرستیدند و چون رئیس اطاعت میکنند.» و نیز گوید: «عدۀ کثیری از متابعان این مذهب در ولایات مختلفه ایران هستند مثلاً در ناطولیا (آناتولی) و کارامانیا (قرامان) که همه از «سکندر» مزبور احترام میکنند مثلاً الیه از اهالی شهر اردویل (اردیل) است که در آنجا جمعی بعقیده صوفایین (صوفی) در آورده است. در حقیقت شخص مذکور مثل اسقفی است در میانه ملتی که عموماً راهبوزاهد هستند. مشارالیه را از دختر اسامی (حسن بیگ یعنی اوزون حسن) شش طفل بود سه پسر^۵ و سه دختر.

این شیخ تنفر شدیدی نسبت بعیسویان اظهار میدارد این شخصی
مبداء اصطلاح
 است که شی در خواب دید که او را منبیلان عالم غیب مأمور
قرلباش
 گردانیدند بجای کلاه ترکی (طاقیه ترکمانی)، تاجی دوازده
 ترك از سقر لاط سرخ بر سر اتباع خود نهاد و باین سبب بقرلباش (سرخ سر) مشهور
 گشتند. تاجر گمنام ونیسی سابق الذکر (در صفحه ۲۰۶ از اسفار ایتالیائیا) گوید:
 «کلاه سرخ و بالای آن عمامه دوازده ترکی بشکل مخروط بر سر میگذازند که علامت
 مراسم مقدسه دوازده گانه مذهبی یا دوازده فرزند علی (ع) است»^۶

شیخ حیدر مثل پدرش در جنگی که با هواخواهان شروانشاه
قتل شیخ حیدر در
 و ترکمانان معاهد او در طبرسران نزدیک دربند نمود بقتل
میدان جنگ
 رسید. در این وقت شاه اسمعیل پسر شیخ حیدر (۲۰ رجب
 ۱۴۸۸/۱۴۸۳) بیش از یکسال نداشت ولی پس از

(۱) رجوع شود بجلد سوم ادبیات ایران صفحه ۴۰۷ (۲) چارلس گری آن را ترجمه و طبع نموده و بصیفت ها کلویت در ۱۸۷۳ آن را منتشر ساخته است رجوع شود بصفحات ۱۳۹-۲۰۷ کتاب مزبور. (۳) مطابق مندرجات عالم آرای عباسی این سه پسر را نام سلطانعلی میرزا «پایادشاه» واسمعیل و ابراهیم بود. لیکن در احسن التواریخ طور دیگر مذکور است (۴) رجوع شود به یادداشتهای مرحوم سرآلبرت هونم شپندر که در این موضوع در مجله هابونی آسبانی مورخه ۱۸۷۲ «صفحه ۱۱۴-۱۱۵» درج شده است. و مراجعه شود به یادداشت مصلی در باب قرلباش که باینتر Babinger در احوال شیخ بدرالدین نوشته و در صفحه ۸۵ و ۸۴ رساله جداگانه مندرج است. (۵) بدیهی است که فرزندان علی پازده نفر بوده اند (۶) بنا بر تاریخ خطی شاه اسمعیل شیخ حیدر در سنه ۱۴۹۰/۸۹۵ کشته شده است.

۲۲ سال انتقام پدر را گرفته و نعش او را باردیل نقل نمود .

شاه اسمعیل

(تولد ۱۴۸۷/۸۹۲ - جلوس ۱۴۹۹/۹۰۵ - ۱۵۰۰ - وفات ۱۵۲۳-۴/۹۳۰)

حالت سه پسر شیخ حیدر که پس از وفات پدر در چنگ دشمن گرفتار بودند بهیچوجه روزنه‌امیدی نشان نمیداد . سلطان یعقوب پسر اوزون حسن بنا به خاطر خواهر خود که مادر آن اطفال بود از قتل آنها صرف نظر نموده آنها را با صطخر فارس فرستاد که تحت نظر منصور بیک پرنایک حاکم آن ولایت محبوس باشند . بنا بر قول آنژیوللو^۱ هر سه طفل را در جزیره که در « دریاچه استومار » واقع است و مسکن ارمانه عیسوی است سه سال حبس کردند (مترجم کتاب آنژیوللو گوید استومار دریاچه وان است) . « این اطفال خاصه پسر دوم موسوم با اسمعیل که صاحب جمال و رفتار پسندیده بود خیلی طرف توجه و محبت اهالی واقع شدند » بقسمی که چون رستم نوه اوزون حسن بعد از وفات عمویش یعقوب کس فرستاد و تسلیم آنها را خواستار گشت باین قصد که آنان را بقتل آورد . ارمانه نه تنها عذر آوردند و از تسلیم آنها خودداری کردند بلکه زورقی تهیه دیدند و وسائل فرار آنها را بولایت « کاراباس » (قراباغ) فراهم آوردند . در تواریخ فارسی مسطور است که رستم آنها را خلاصی بخشید باین قصد که چون با پسر عم خود بایستقر جنگ دارد از اتحاد با آنها و متابعان بی شمارشان استفاده نموده مقام خود را مستحکم سازد . پس برادر ارشد آنها سلطان علی را به تبریز دعوت کرد با کمال احترام پذیرائی نمود و لوای شوکت سلطانعلی را بترتیب پادشاهانه بلند گرداند و او را پادشاه خوانده بجهت دفع فتنه بایستقر فرستاد و در نزدیکی اهر لشکر بایستقر را درهم شکست و او را بقتل رسانید .

چون رستم باین ترتیب از دست دشمن خلاص شد عزم کرد
 قتل سلطان علی
 برادر اسمعیل
 که دوست و معاهد خود را نیز از میان بردارد لیکن یکی از
 مریدان ترکمان سلطان علی را آگاه کرد و او بطرف اردبیل
 گریخت اما دشمنان او را در نواحی قریه شماسی دریافتند و در گیاره دار مغلوبه بقتل

(۱) ص ۱۰۱ و ۱۰۲ از ترجمه چارلس گری در نشرات جیمت هالکلبت

آمد. این واقعه در سال ۵/۹۰۰ - ۱۴۹۴ اتفاق افتاد^۱ برادران او در امان سلامت باردیبل رسیدند و در مدتی که ترکمانان یکن یکن خانه های اودیبل را دری فرا ریان تفتیش مینمودند مریدان جان نثار در حفظ و اخفای آن دو طفل میکوشیدند. تا اینکه وسیله فراهم شد و آنان را بگیلان فرستادند اول برشت رفته و یکپخته یا بقوانی یکماه در آن شهر ماندند بعد بلاهیجان رفتند حاکم این شهر کار کیا میرزا علی مهمان نوازی کامل کرد و چند سال آنها را در حفظ حراست خود نگاهداشت.

گویند وقتی که ترکمانان ب جستجوی آن دو طفل بگیلان آمدند کار کیا امر داد آنها را در قفسی کرده در جنگل آویختند تا قسم او راست باشد که اکنون پای آنها در روی خاک قلمرو او نیست.

نویسندگان اروپایی آن زمان نیز در ذکر جانسپاری و فداکاری مریدان اسمعیل «صوفیان لاهیجانی» مثل مورخین ایرانی هم آواز هستند. تاجر مجهول الاسم ایتالیایی^۲ گوید: «متابعان این صوفی خاصه لشکریانش او را مانند خدائی میپرستند بعضی از آنها بی سلاح بمیدان جنگ میروند و معتقدند که مرشد در گرمگاه مصاف حافظ و مراقب آنان خواهد بود..... در سر تا سر ایران اسم خدا فراموش شده و هر لحظه اسم اسمعیل مذکور میگردد» عبارت ذیل در بیشتر سفرنامه سیاحان ونیسی دیده میشود: «صوفیان مثل شیر نبرد میکنند». لیکن با وجود تمام اینها و هر چند مصنف تاریخ کمیاب شاه اسمعیل در ذکر ایام حیات سلطان جنید جد اسمعیل گوید: «پیروان این طریقت و شعب عظیمه آن از اقصای عرب تا حدود بلخ و بخارا مسکن دارند.» بنظر مشکل میآید که در اوایل امر کار آنها باین خوبی پیشرفت میکرد اگر اختلافات داخلی

(۱) شرح ذیل قسمتی از تاریخ کمیاب شاه اسمعیل است که T ترا سردنسن واس در مجله آسیای مورخه ۱۸۹۶ جلد بیست و هشتم صفحه ۲۶۴ - ۲۸۳ هینا درج و ترجمه کرده است.
(۲) صفحه ۲۰۶ از کتاب اسفار سیاحان ونیسی در ایران که جمیث هاگلیت در سنه ۱۸۷۳ در لندن منتشر ساخته شد همچنین صفحه ۲۲۳ کتاب مزبور مراجعه شود که وین سنتیو و الساندرو در عبارتی شبیه بجلالت مذکوره در فوق جان نثاری اتباع خود را برض شاه طهماسب میرساند. قسمت اعظم این عبارات در این کتاب قبلا مندرج گردیده

امرای آق قویونلو بتوسعه نفوذ آنها کمک ننم نمود . بعد از وفات اوزون حسن که سلطانی بزرگ و خردمند بود (سنه ۱۴۷۸ م) تاریخ سلسله آق قویونلو يك صفحه خون آلودی بیش نیست که شرح برادرکشی اعضاء این خانواده را در هر سطر نشان میدهد .

فتوحات اسمعیل
در سیزده سالگی
 هنگامی که شاه اسمعیل گوشه عزلت خود را در لاهیجان ترک گفت و بعزم جهانگیری قدم در میدان گذاشت بیش از سیزده سال نداشت . در ابتداء فقط هفت نفر صوفی همراه او بود . ولی هر قدر که در راه طارم و خلخال بسوی اردبیل پیش رفت * در عوض راه از باب جلالت و صوفیان پاک طینت از روی عقیدت در هر منزلی از منازل از طوائف فروم و شام بمو لب عالی می پیوستند * چون سلطانعلی بیگ چاکار لوی ترکمان امر داده بود که اردبیل را تخلیه کنند شاه اسمعیل همراهان خود را برای مدت قلیلی به ارجوان نزدیک آستارا (کنار بحر خزر) برد . در ایام توقف در این محل اسمعیل اوقات خود را صرف صید ماهی نموده و میل مفرطی بآن شکر ابراز میکرد . اما در بهار سال (۱۵۰۰ م) هفت قبیله از ایلات ترک را که ارکان لشکر صفویه محسوب میکردند پیرو خود ساخته با سپاهی معتدبه وارد اردبیل شد .

شکست و قتل فرخ
یسار بدست شاه اسمعیل
 در این وقت قوای خود را قابل جهاد دیده بچنگ گرجیان کافر شتافت و فرخ یسار شروانشاه را بانتقام جد خود مغلوب و در نزدیکی گلستان مقتول نمود . سر او را بریده و تنش را طعمه آتش ساخت و هناری از رؤس دشمنان برپای کرد مقابر پادشاهان شروان را خراب نموده و جسد سلطان خلیل آخرین شروانشاه را که قاتل جد او شیخ جنید بود از قبر بیرون کشید و آتش زد . آن سلسله نجیبی که بترتیب مذکور چراغ دودمانشان خاموش گشت ، مدعی بودند که نیشان بان و شروان عادل می پیوندند و شروانشاه ممدوح خاقانی یکی از اجداد این خانواده است .

(۱) تاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۱۷ . همچنین رجوع شود بتاریخ شاه اسمعیل

(۲) اسامی این طوائف بقرار ذیل است شاملو ، روملو ، استاجلو ، تکلو ، ذوالقدر

جنگ شرور و تاج گذاری شاه اسمعیل
 پس از فتح باکو (بادکوبه یا بادکوبه) شاه اسمعیل ائمه طاهرین
 را در خواب دید که او را از محاصره قلعه گلستان منصور و به
 حمله بر آذربایجان مأمور فرمودند، میرزاالوندوسپاه ترکمانان
 آق قویونلو خواستند وی را از پیشرفت مانع شوند اما در جنگ
 شرور بطور قطع با تلفات بسیار شکست خوردند. الوند بارزنجان گریخت و اسمعیل
 به تبریز آمده تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد. پس از این ما او را شاه اسمعیل میخوانیم
 ولی مورخین ایران او را خاقان سکندرشان و پسر و جانشینش طهماسب را شاه دین
 پناه لقب دادند.

در این قلیل مدت شاه اسمعیل و مریدانش از ثبوت و رسوخ اعتقاد خود به حقانیت
 مذهب شیعه امتحانات کاملی داده بودند. شعار جنگی آنان در روز شکست شروانشاه
 «الله، الله، وعلی ولی الله» بود و میرزا الوند را دعوت کردند که هر گاه مذهب شیعه را
 بپذیرد و عبارت مذکور را بر زبان جاری کند با او عقد مصالحت خواهند بست.

کوشش نیرومندانه
 شاه اسمعیل در
 ترویج تشیع
 در این وقت شاه اسمعیل عزم کرد که پس از عروج بر اریکه
 سلطنت تشیع را نه فقط مذهب رسمی مملکت قرار دهد بلکه
 تنها مذهب آزاد و رایج ایران سازد. این عزم تمام مردم حتی
 بعضی از علمای شیعه تبریز را بتشویش انداخت علمای مزبور

یکشب قبل از تاجگذاری بحضور اسمعیل رفته عرض داشتند که: «قریانت شویم
 دو بست سیصد هزار خلق که در تبریز است چهار دانگ آن همه سنی اند و از زمان
 حضرات تاحال این خطبه را کسی برعلا نخوانده و می ترسیم که مردم بگویند که پادشاه
 شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر رعیت برگردند چه تدارک در این باب توان کرد،
 پادشاه فرمودند که «مرا باین کار باز داشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین
 همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی اگر رعیت حرفی بگویند
 شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم.» شاه اسمعیل بترویج مناقب علی (ع)
 و سب خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان اکتفا نکرده امر داد هر کس را که لعن
 خلفا بشنود و بیش باد و کم مباد نکوید بقتل برسانند.

بلافاصله پس از تاج گذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسمعیل خطبای مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهدان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل را در اذان و اقامه وارد نمایند. عبارات مذکوره از زمانیکه طغرل بیک سلجوقی بسامیری را منہزم و مقتول ساخت یعنی پانصد و بیست و هشت سال قبل در طاق نسیان مانده بود. لمن علی خلفای ثلاثہرا در کوچہ و بازار معمول ساخت و چنانکہ گفته شد مضایقه کنندگانرا بکنندن سر تهدید نمود. نظر بقلت و کمیابسی کتب منہبی شیعه مردم در این موقع کہ عقیدہ جدید رواج گرفت بمشکلات عظیمہ دچار گشتند، لیکن بالاخرہ قاضی نصر اللہ زیتونی جلد اول قواعد الاسلام تألیف شیخ جمال الدین... بن علی بن المطہر الحلی^۱ را از کتابخانہ خود بیرون آورد کتاب مزبور اساس تعلیمات دینیہ شمرده شد تا اینکہ «روز بروز آفتاب حقیقت منہب املیہ انی عشریہ باوج کمال رسیدہ و اقطار و اکناف عالم را بنور خود روشن ساختہ و طریق حقایق را نمودار گردانید».

مخالفین و رقبای
اسمعیل در سال
۱۵۰۱-۲/۹۰۷

اینجلازم بود بذکر هیجانسات و اظهارات خشم آمیزی کہ از این اقدامات در اهالی ممالک همسایہ خاصہ مملکت عثمانی تولید شد ذکری بنمائیم. لیکن بنظر مفیدتر میآید کہ قبلاً^۲ بر طبق مندرجات احسن التواریخ صورت اسامی امراء و گردن کشان خود ایران را کہ ہمہ داعیہ سلطنت داشتند درج کنیم [۱] شاه اسمعیل در

(۱) بجلد سوم ۹۲-۲-۱ از کتاب Geschichte der Chalifen تألیف و بیل رجوع خود. الباسیری سپہسالار لشکر الملک الرحیم آل بویہ بود. طرفدار المستنصر خلیفہ ناطقی شدہ و قصد کرد تا قائم خلیفہ عباسی را معزول نماید در ۶ ذوالقعدہ ۴۵۱ھ [۱۴ سپتامبر ۱۰۵۹ م] کشته شد. چون اسمعیل در ۹۰۷ جلوس کردہ کلمہ «قبل» بدیہی است کہ راجع بزمان جلوس او نمیشود بلکه مربوط است بتاریخ تألیف احسن التواریخ یا قسمتی از احسن التواریخ کہ در این حدود تحریر یافته است زیرا کہ کتاب مزبور تا سنہ ۱۵۷۷/۹۸۵ پیش می رود و تاریخی کہ منظور است در سال ۲۱۹۷۹-۱۵۷۱ واقع میگردد ۹۷۹ = ۴۵۱ + ۵۲۸ (۲) این اسم در تاریخ خطی منلوط است ولی ظاہراً خیلی شبیہ باین شکل باید باشد. شخصیکہ اسس شیبہ باین مؤلف است در بیان مجلس پنجم از مجالس التومنین مذکور شدہ اما صاحب تألیفی باین اسم نیست. ممکن است مقصود کتاب معروف شرایع الاسلام کہ تألیف شخص دیگر از اهل حلہ است باشد. بنیم نهرست عربی ریو صفحہ ۲۱۲ رجوع کنید

آذربایجان [۲] سلطان مراد در قسمت اعظم عراق [۳] مراد بیک بایندری در یزد [۴]
 رئیس محمد کره ۲ در ابرقو [۵] حسین کیای جلاوی در سمنان و خوار و فیروز کوه [۶]
 باریک پرنساک در عراق عرب [۷] قاسم بیک بن جهانگیر بیک بن علی بیک در دیار بکر
 [۸] قاضی محمد و مولانا مسعود در کاشان [۹] سلطان حسین میرزای تیموری در
 خراسان [۱۰] امیر ذوالنون در قندهار [۱۱] بدیع الزمان میرزای تیموری در بلخ [۱۲]
 ابوالفتح بیک بایندری در کرمان .

غلبه اسمعیل بر رقباى بیشتر این ملوک الطوائف بی اهمیت بودند و بعضی از آنها راهم
 کوچك خود حتى من نمیتوانم درست بشناسم ، هیچیک از آنها در راه فتوحات
 شاه اسمعیل مقاومتی ابراز نکرد دشمن قدیم او الوند آق قویونلو
 در تابستان (۱۵۰۳ م) شکست قطعی یافته و تقریباً یکسال بعد در دیار بکر یا بغداد بدرو
 زندگانی گفت .^۱ برادرش مراد در همین اوقات مغلوب گشت و شیراز به تصرف اسمعیل
 درآمد و علمای اهل سنت مقیم کازرون بسختی سیاست شدند عده کثیری از آنها عرضه
 نیخ هلاک گشت و مقابر اجدادشان خراب شد^۲ عبارت رحمة للعالمین که چندان از روی
 بیطرفی ترکیب نشده ماده تاریخ این واقعه (۵۵۰۹ . ق .) است در مقابل ظرفا و شعرای
 شیراز بمناسبت انتصاب الیاس بیک ذوالقدر که از طرف شاه اسمعیل حاکم فارس گردید
 ماده تاریخ (شلتاق سپاهی) را درست کردند .

کاشان که همیشه حصن حصین شیعیان بوده^۳ شاه اسمعیل را با وجود و سرور
 بی پایان پذیرائی کرد و شاه در قصبه ریپای فین بارعام داد از آنجا بقم رفت باین خیال
 که زمستان را در آنجا بسر ببرد لیکن چون شنید که الیاس بیک * آن صوفی صافی
 نهاد پاک اعتقاد * بدست حسین کیای جلاوی کشته شده است در ۲۵ فوریه ۱۵۰۴ بقصد
 انتقام او از شهر خارج گشت . سه هفته بعد باستر اباد رسید و محمد محسن میرزا پسر
 سلطان حسین میرزای تیموری را ملاقات نمود . پس از انهدام فلاع گل خندان و
 فیروز کوه آب را بر حصاربان قلعه استا بسته و آن قلعه را گشوده و حصاربان را (که

(۱) بنا بر قول سیاحان اروپایی آن زمان اسمعیل بدست خود او را کشت بچند صفحه بعد
 رجوع شود . (۲) علامت Add ۳۰۰ از کتابخانه دارالفتون کتبریچ ورقه ۵۵ (۳)
 رجوع شود . براهة الصدور طبع محمد اقبال (موقوفات کتب سلسله جدید جلد دوم ۱۹۲۱)
 صفحه ۳۰ .

بنا بر قول احسن التواریخ ده هزار نفر بودند) عرضه تیغ هلاک کرد و حسین کیارا در حال خواری و زاری در قفسی آهنین محبوس ساخت اما مشارالیه موفق شد که زخمی مهلك بخود زده باین طریق خود را خلاص نماید.^۱

از این بدبخت تر رئیس محمد کر محاکم ابرقو بود که شورش کرد و شهر قدیم یزد را بتصرف در آورد. شاه اسمعیل او را هم در قفسی کرد و تنش را غسل مالید تا زنبوران او را شب و روز آزار دهند عاقبت مشارالیه را در میدان اصفهان زنده آتش زد.

رفتار بیرحمانه
با اسراء

در همین ایام هیئتی از جانب سلطان بایزید دوم (۱۴۸۱-۱۵۱۲ م) بسفارت آمد و هدایا و تحف شایسته تقدیم نمود و فتوحات شاه اسمعیل را در عراق و فارس تهنیت گفت شاه خلعتهای ثمین عطا کرد و مراتب و داد و یگانگی را ابراز داشت قبل از مراجعت آنها را در مورد چند سیاست از جمله ظاهراً در قتل حکیم وقاضی معروف میر حسین میدی^۲ که اعظم خطایای او متعصب بودن در مذهب سنت و جماعت بود حاضر کرد پادشاهان ایران میخواستند با این قبیل نماینده درجه عدالت خود را بهمسایگان نشان بدهند. کلاویجو Clavijo نیز اقدامی شبیه باین از امیر تیمور حکایت مینماید^۳ و شاه طهماسب برای متأثر کردن و مرعوب نمودن بیرام نیک سفیر همایون امر داد جماعتی از کفار را در حضور او بقتل برسانند^۴ طبعاً نمایندگان عثمانی از تماشای سیاست یکی از علمای سنی بدست اشخاصی که در نظرشان رافضی و مرتد بودند و نچینده خاطر و متفر گشتند.

راجع بروابط شاه اسمعیل و عثمانی که روز بروز گسیخته تر میگشت تا بچنگ معروف چالدران منجر گردید (آگست ۱۵۱۴ م) بعدها بطور اختصار سخن خواهیم

(۱) مطابق مندرجات تاریخ شاه اسمعیل ورق ۹۶ جسد مشارالیه باصفهان فرستاده شد و در میدان آن شهر بضر آب آتش توب قطعه قطعه گشت (۲) شرحی که بر کتاب هدایه نوشته هنوز هم مرغوبترین کتبی است که برای شروع بنسبه بکار میروند. رجوع شود به Arabitt Gesch d. تألیف بروکلیمان Brockelmann جلد دوم صفحه ۲۱۰ و B. M. P. C. تألیف ریو ص ۱۰۷۷ (۳) سفارت بدر باره نیور در (۶ - ۱۴۰۳ م) طبع جنبیت ها کلویت ۱۸۵۹ صفحات ۱۴۹ - ۱۵۰ (۴) بتاریخ هند و غیره تألیف ارسکین Prskine رجوع شود (لندن ۱۸۵۴ جلد دوم ص ۲۸۱)

راند ولی قیلا لازم است شرح مجملی را که از فتوحات شاه اسمعیل شروع کرده ایم ختم نمائیم. تفصیل اعمال نظامی و جنگهای پی در پی او در کتابی باین حجم و باین سبک و طرز گنجایش ندارد و ناچار باید به بیانی مختصر و موجز اکتفا کنیم.

در سنوات (۹۱۱ - ۹۱۵ ه. ق.) (۱۵۰۶ - ۱۵۱۰ م.) شاه
فتوحات اسمعیل
 در غرب
 ۱۵۰۶ - ۱۵۱۰
 اسمعیل اغلب در ولایات غربی ایران سرگرم بود اول بهمدان وارد شد و بزیارت امامزاده سهل علی شتافت اما شورش کرد های یزیدی^۱ بار دیگر او را متوجه ساخت. رئیس آنها شیر صارم^۲ در مکرکه که جمعی از امراء معروف شاه اسمعیل در آن بقتل رسید مغلوب و اسیر گشت: اسرای کرد را بورثه امرای مقتول تسلیم نمودند که بعضی انتقام بعقوبت هر چه تمامتر بسیاست رسانند. سلطان مراد سیزدهمین^۳ و آخرین پادشاه سلسله آق قویونلو و علاءالدوله ذوالقدر (که سیاحان ایتالیائی او را عالی دولی می نامند) بایکدیگر اتحاد کردند این شخص اخیر دعوت اسمعیل را رد کرده و زبان را بکلمه طیبه عالی ولی الله و لعن اعدای دین (یعنی خلفای سه گانه) نگردانید و بمخالفت برخاسته از سلطان عثمانی استمداد نمود.

اما شاه اسمعیل از عزم خود باز نمیگشت یکی پس از دیگری
فتح بغداد
 ۱۵۰۸ م.
 بلاد دیار بکر اخلاط بتلیس ارجیش و بالاخره در سال ۱۵۰۸/۹۱۴ بغداد را مسخر کرد و در نتیجه اماکن متبرکه

(۱) تاجر گننام ایتالیائی در صفحه ۱۵۷ سفرنامه خود گوید: «کردها کلیه از تمام اهالی ایران در دین معصدی راسخ ترند زیرا که هر چند علوم ایرانیان بمذهب جدید (صوفایین) صوفیه در آمده اند کردها بآن عقیده نگرویده اند. و اگر کلاه سرخ بر سر نهاده اند در قلبشان تنفر و کینه آنها پنهان است». (۲) در عالم آرای عباسی چاپ طهران این شخص را صارم کرده شیر صارم نوشته اند و عبارت چنین است «و دفعه شصارم کرد که آغاز فتنه کرده بولایت اورمی آمده الخ ص ۲۳ جلد اول». مترجم (۳) در احسن التواریخ اسامی سلاطین این سلسله چنین است: «۱» قره عثمان، «۲» علی بیک، «۳» سلطان حمزه، «۴» جهانگیر میرزا، (این چهار نفر فقط بردیار بکر حکمرانی داشتند) «۵» اوژون حسن، «۶» خلیل، «۷» یعقوب، «۸» بایسنقر، «۹» رستم، «۱۰» احمد بیک، «۱۱» معصدی میرزا، «۱۲» الوند میرزا، «۱۳» سلطان مرار

کربلا و نجف را بتصرف در آورد، در هویزه بمردم نشان داد که هر چند در مذهب تشیع تعصب و حرارتش با علی درجه است اما نمیتواند اجازه بدهد که غلات تا این درجه در حق علی (ع) مبالغه کنند.

«اعراب مشعشع که در آن ولایت میباشند و بالوهیت شاه ولایت
تنیبه غلات ساکن
پناه قائل بودند» پس از ذکر اسم علی (ع) نونك شمشیر را بر
هویزه
شکم خود مینهادند و بروی آن میافتادند آسیبی بآنها نمیرسید
مثل طایفه عیسویة شمال افریقا که امروز هم باین قسم اعمال مبارک میورزند حاکم آنها
میرسلطان محسن، در همین اوقات بدرود زندگانی گفت و پسرش سلطان فیاض بجای
اونشسته دعوت السوهیت نمود^۱ شاه اسمعیل بخشونت هرچه تمامتر آنسان را قلع
و قمع کرد.

اسمعیل بطرف دزفول و شوشتر عطف عنان نموده ملک رستم
اقتیاد لرستان
را که بامان آمده بود و «بزبان لری شیرین زبانی ها در خدمت
کرد» عفو فرمود، سپس شاه اسمعیل بجانب فارس راند چندی در دارا بگرد ماند
و بشکار بزگوهی که پاد زهر حیوانی^۲ از آن بدست آید مشغول شد، قاضی محمد
کاشی را که صدر قضا و دارای مرتبه عالی بود مقتول ساخت و جای او را بسید
شریف استرآبادی که از طرف مادر نسب او بچرجانی معروف متصل میشد
تفویض فرمود.

در قصر زر بقعه بیادگار برادرش سلطان احمد میرزا که در این
وقایع فارس
مکان وفات کرده بود بنا نمود و چون امیر نجم الدین مسعود
رشتی معروف بنجم اول بتلذگی رحلت نموده و در نجف مدفون گشته بود
امیر یار احمد خوزانی اصفهان را ملقب بنجم ثانی کرد و جانشین او قرارداد. امیدی
شاعر بمناسبت این انتصاب قصیده غزائی منظوم کرده که مطلعش اینست.

(۱) در نسخه کتابخانه دارالفنون کبیر بیج علامت (Add ۲۰۰) درق (۸۳) این عبارت

دیده میشود: «و آن کافر مردود دعوی الوهیت کرده قوم مشعشع حالا بالوهیت فیاض... قائل اند.»

(۲) گویند در این شکار ۲۰۰ و ۶۰ صید گشته شد

زهی جوهرت گوهر آسمانی
توئی عقل اول توئی نجم ثانی
رواق حرم را تور کن عراقی
عراق عجم را سهیل یمانی

حمله بشروان
از فارس شاه اسمعیل بشروان عزیمت کرد که شیخ شاه پسر فرخ یسار در آنجا رایت سروری افراخته بود، در این سفر جسد پدرش شیخ حیدر را یافته و چنانکه گفته شد باردیبل فرستاد که دفن کنند، هم در این سفر دربند را متصرف شد.

تا اینوقت شاه اسمعیل بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل داده بشغور دولت ساسانیان برسانید، و تا این زمان بادو دشمن قوی خود ازبکهای آسیای مرکزی و ترکهای عثمانی که بعد ها او و جانشینانش را مشغول و مضطرب ساختند مواجه نگشته بود، اکنون مابه بیان روابط او با این رقبای خطرناک می پردازیم لیکن قبلا لازم است شمه از سیرت و صورت شاه اسمعیل سخن برانیم.

دو دشمن قوی خارجی: ازبکها و عثمانیها

معمولا شرحی که سیاحان اروپائی آن زمان از جمال و اخلاق او داده اند از افسوال مورخین ایرانی دقیق تر و روشن تر است. هر چند از مسطورات تواریخ فارسی هم شجاعت و قوت و اراده و بیرحمی و اعمال خستگی ناپذیر او بحد کافی استنباط میشود. بنا بر قول کاترینوزنو^۱ در سیزده سالگی که بجهانگیری شروع کرد «سیمائی نجیب و ظاهری شاهانه داشت. در چشمانش نمیدانم چه چیز عظیم و آهرانه مخفی بود که در کمال وضوح میگفت این شخص روزی پادشاه بزرگی خواهد گشت. صفات روحی او با جمال جسمانیش متباین نبود زیرا که هوشی سرشار و نظری چنان بلند داشت که در این سن قلیل باور کردنی نیست ... قوت حافظه و سرعت انتقال و لیاقت ذاتی او را هیچیک از معاصرین نداشتند.»

آنژیوللو Angioiello^۲ گوید در ایام طفولیت «صاحب جمال و اخلاق و اطوار

(۱) سفرنامه سیاحان ایتالیایی در ایران (جمعیت ها کلویت لندن ۱۸۷۳) ص ۸۷-۸۶

(۲) سفرنامه ایتالیاییان ص ۱۰۲

دلپسند^۱ بود و «در جنگ با علاءالدوله^۲ (عالی دولی) ذخیره لشکر را قیمت داده مهیا ساخت و فرمان داد اعلام کردند که هر کس آذوقه دارد و میخواهد بفروشد بدون ترس بارو بیاورد و قدغن کرد هر کس چیزی بگیرد و قیمت نپردازد سیاست خواهد یافت» در چند سطر بعد^۳ نیز گوید «این صوفی زیبا و خوشروی و بسیار دلپذیر است. خیلی بلند نیست ولی اندامی خوش ترکیب دارد سبک پیکر خوش اندام و فرسه و میان کتفهایش فراخ و مویش مایل بسرخسی است. از ریش و سبالت فقط سبالت را گذاشته و دست چپ را بجای راست بکار میاندازد. مانند خروس جنگی بی باک و بیش از هر یک از امرای خود نیرومند است. در مسابقه تیراندازی از ده سب که هدف شده هفت عدد به تیر او فرود آمد. هنگامیکه بمشق مشغول است آلات طرب می نوازند و ستایش او را میسر آیند.» در جای دیگر مینویسد: «اسمعیل معبود خاص سپاهیان خود است که اغلب بی اسلحه بجنگ میروند باین آرزو که در راه پیر خود شهید شوند وقتی که من در تبریز (توریز) بودم شنیدم که شاه از این پرستش متغیر است و مائل نیست او را خدا خطاب کنند.^۴ تاجر گمنام سابق الذکر سی و یک سالگی او را چنین وصف میکند^۵: «بسیار زیبا و صاحب وقار و میانه بالاست. صورتی دلپسند و پیکری محکم شانه‌هایی کم پهن دارد ریشش رامتر اشد و سبالت میگذارد. ظاهراً سنگین و ثقیل بنظر نمیآید. مانند دوشیزگان دوست داشتنی و چون غزالان جوان ظریف است بدست چپ کار میکند و از تمام امرای خود قویتر است. در تیراندازی چنان مهارت دارد که از ده سب شش عدد را فرو میافکند. همین نویسنده شرح مفصلی از قتل عام لشکر الوند میرزا وزن و مرد و آل و تبار سلطان یعقوب و سیصد نفر از درباریان تبریز و هشتصد نفر بلاسی^۶ طماع^۷ که در زمان الموت (یعنی الوند میرزا) تربیت یافته اند و کشتار تمام سگهای شهر تبریز^۸ و قتل مادر یلزن پدر خود مینویسد: «گمان ندارم که از عهد نرو تاکنون چنین ظالم بوجود آمده باشد» خلاصه شاه اسمعیل مجموعه صفات متضاد بوده است. گاهی شخص مجذوب جمال ظاهری و لیاقت جبلی و جوانمردی و نسا درجه

(۱) ایضاً ص ۲۰۹ و ۱۹۶ (۲) ایضاً ۱۱۱ (۳) سفر نامه ابطالیان در ایران ص

۱۱۵ (۴) ایضاً ص ۲۰۲ (۵) من از بیان معنی این کلمه مجز دارم

عدالتخواهی او میشود و گاهی از اعمال و رفتار او که نمونه از آن سبق ذکر یافت متفر و گریزان میگردد چه حتی نسبت بآن عهد خونخواری و خونریزی هم اینقسم رفتار ممتاز و بی نظیر بوده است. شجاعت او نه تنها در میدان رزم بلکه در پهنه شکار هم ظاهر میگشت، بعد از فتح بغداد باو گفتند که چندین شیر درنده در بیشه کنام گرفته و اسباب وحشت ساکنین نواحی مجاور شده اند، شاه عزم کرد منفرداً بشکار آنها رفته و باتیر و کمان که در انداختن آن مهارت کامل داشت^۱ شیران را صید نماید هر قدر او را منع کردند مفید نیفتاد، در سن سیزده سالگی نزدیک ارزجان^۲ بهمین ترتیب خرسی قوی پیکر وحشی را از پای در آورده بود، گنج و ذخیره بسیاری را که از غارت یکی از بنادر بحر خزر نصیب او شد^۳ میان لشکریان تقسیم کرد و خود هیچ برنگرفت^۴ سیاح مزبور بعد از شرح این سخاوت گوید بخشش مذکور سیاست و تدبیر بزرگی بود زیرا که در نتیجه آن «جملعتی که صوفی هم نبودند در زیر لوای او گرد آمدند تا ببلند این قبیل انعامات از طرف اسمعیل نائل گردند»^۵ سپس بیان میکند که چگونه شاه سر شاهزاده بدبخت موسوم بالموت را^۶ که بخیانت گرفتار شده بود بدست خود از تن جدا نمود و میگوید خودم الموت را در چادری محبوس دیدم و بمناسبت شرح ورود اسمعیل دفعه دوم به تبریز، اعمالی از او ذکر میکند که بدرجات سیاه تر و تباه تر از رفتار سابق الذکر است.

نسبت بسنیان خشونت بی اندازه ابراز نمود نه بر علمای معتبر
 مانند فریدالدین احمد نوه عالم معروف سعدالدین تفتازانی که
 سی سال در هرات^۷ مقام شیخ اسلامی داشت ابقا نمود و نه
 بر شاعر زیرکی مثل بنائی که در قتل عام قرش ۱۵۱۲/۹۱۷ کشته شد رحمت آورد
 اما ظاهراً صعب ترین خشونت های او نسبت بدشمنان حتی بعد از مرگ^۸ در واقعه معمد
 خان شیبانی یا شیبک خان بمنصه بروز و ظهور رسید چنانکه بعدها بشرح آن خواهیم
 پرداخت.

(۱) احسن التواریخ نسخة خطی (البرس) ورق ۷۴ b (۲) ایضاً ورق ۲۶ (۳) سفرنامه
 پکنفر تاجر صفحه ۱۸۸ (۴) ایضاً ص ۸ - ۱۶۲. لکن جیب السیر و سایر تواریخ فارسی
 مرگ الموت را طبیعی دانسته اند (۵) در رمضان ۹۱۶ دسامبر ۱۵۱۰ بقتل رسید

گفته شد که پس از تصفیه خاک ایران از وجود حکمرانان آق قویونلو و سایر

مدعیان تاج و تخت شاه اسمعیل بیشتر با سه همسایه سروکار داشت از اینقرار :

روابط خارجی ایران
در این عصر

تیموریان که در نهایت ضعف هنوز بر هرات و قسمتی از خراسان و آسیای وسطی استیلا داشتند، از بکهای دهشتناک ماوراءالنهر^۱ و ترکهای عثمانی^۲ با این دو دشمن اخیر که سنی و بسیار متعصب بودند روابط ایران همیشه خصمانه بود ولی با تیموریان که خود از بیم ازبکها آسایش نداشتند صلح و صفا استقرار داشت و گاهی هم روابط دوستانه مستحکم میگشت ، سلطان حسین بایقرا آن پادشاه سالخوردی که در بار مزین و درخشانش در هرات مرکز معروف ادبیات و صنایع^۳ بشمار میرفت از جمله سلاطینی است که سعی کرد در حوزه سلطنت^۴ خود مذهب شیعه را جانشین تسنن سازد اما بدرجه شاه اسمعیل بمقصود نائل نگردید و بابر خواه از روی عقیده یا از لحاظ سیاست بقدری نسبت بتشیع تمایل نشان داد که رعایای سنی آسیای مرکزی از او روگردان شدند و بمخالفتش برخاستند^۵ پس بنابراین میان این دو دودمان علتی برای اختلاف موجود نبود خاصه پس از آنکه شیبانی خان با هر دو خانواده خصومت اظهار داشته و ازبکهای دهشت انگیزش طبعاً موجب اتحاد بابر و شاه اسمعیل گردیدند .

از گنجایش این کتاب خارج است که مفصلاً از انحطاط تیموریان و ظهور سلطنت ازبکیه سخن براند شرح مفصل این وقایع در تألیفات ارسکین و غیره^۶ مسطور است .

کفایت میکند که گفته شود شیبانی یا شیبک خان که مستقیماً شیبانی یا شیبک خان^۷ نسبش بچنگیز خان^۸ می پیوست در سنه ۱۵۰۰ سمرقند و بخارا را متصرف شد و کمی بعد تاشکند و فرغانه را مسخر

(۱) رجوع شود بکتاب نفیسی و نقاشان ایران و غیره تألیف دکتر ف. رمارتین صفحه ۶-۳۵
(۲) رجوع کنید بتاریخ ادبی ایران جلد سوم صفحه ۴۵۶ و نسخه کتابخانه دارالفنون کبریج که تاریخ این اقدام را در سال ۹/۸۷۳-۱۴۶۸ قرار میدهد (۳) تاریخ هندوستان تألیف و . ارسکین W. Erskine جلد اول ص ۳۱۹-۳۲۰ (لندن ۱۸۵۴) دیده شود
(۴) مثلا تاریخ منولان آسیای مرکزی و غیرهم تألیف ن. الیاس N. Elias و سر. دنیسن راس Denison Rass (لندن ۱۸۹۸) و مخصوصاً تاریخ بی بدیل بابر چاپ جدید و با سلیقه ارسکین و ترجمه که با یادداشتهای چند در لندن شده و از طرف سر لوکاس کینگک Sir Lucas King مسراجعه شده است (ا کفر ۱۹۲۱) (۵) -۱- التواریخ (ورق ۸۸ b) سلسله نسب او را چنین ذکر میکند: شیبک خان بن بوداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ بن ایلتی اغلان بن فولاد اغلان بن ایبوخواجه بن ... بن بولقانی بن شیبان بن جوچی بن چنگیزخان